|  |  |
| --- | --- |
| بزك نمير بهار مي آد ، خربزه و خيار مي آد | |
| http://www.koodakan.org/Gnome/picture/m006.1.jpg | حسني با مادر بزرگش در ده قشنگي زندگي مي كرد . حسني يك بزغاله داشت و اونو خيلي دوست داشت . روزها بزغاله را به صحرا مي برد تا علف تازه بخورد .  هنوز پاييز شروع نشده بود كه حسني مريض شد و يك ماه در خانه ماند . مادربزرگ حسني كاه و يونجه اي كه در انبار داشتند به بزغاله مي داد . |
| وقتي حال حسني خوب شده بود ، ديگر علف تازه اي در صحرا نمانده بود . آن سال سرما زود از راه رسيد . | |
| http://www.koodakan.org/Gnome/picture/m006.2.jpg | همه جا پر از برف شد و كاه و يونجه ها ي انبار تمام شد . بزغاله از گرسنگي مع مع مي كرد . حسني كه دلش به حال بزغاله گرسنه مي سوخت اونو دلداري مي داد و مي گفت : “ صبر كن تا بهار بيايد آنوقت صحرا پر از علف مي شود و تو كلي غذا مي خوري . ”  مادر بزرگ كه حرفهاي حسني را شنيد خنده اش گرفت و گفت : تو مرا ياد اين ضرب المثل انداختي كه مي گويندبزك نمير بهار مياد خربزه و خيار مياد . آخه پسر جان با اين حرفها كه اين بز سير نمي شود .  به خانه همسايه برو و مقداري كاه از آنها قرض بگير تا وقتي كه بهار آمد قرضت را بدهي .  حسني از همسايه ها كاه قرض كرد و به بزك داد و بزك وقتي سير شد شاد وشنگول ، مشغول بازي شد . |
|  |  |